خبر

آغوش مرز خسروی به روی ۵۶ کبوتر خونین‌بال باز شد

پیکرهای مطهر ۵۶ شهید دوران دفاع مقدس دیروز چهارشنبه از طریق مرز خسروی به آغوش میهن اسلامی بازگشتند؛ آن هم بعد از سال‌ها دوری از وطن. بعد از یک عمر غریبی و بی‌نشانی آمدند، از دروازه دیار شهیدان هم آمدند؛ گمنامند ولی از نام و نشان فراتر...

دیروز آغوش مرز خسروی به روی کبوتران خونین‌بال باز شد تا پرواز ابدی‌شان را بار دیگر در آسمان وطن به نظاره بنشینیم و از صلابت امروز میهن برای‌شان بگوییم که برایش سر و دست دادند...

دیار مرزهای غرب دیروز باری دیگر نورانی شد و تجدید خاطره کرد. مردمان این سامان با روزهای پرالتهابی که رنگ آرامش آرزوی آن روزهای‌شان بود؛ موسیقی انتظار را با یک چفیه پر از عطر بهار که متبرک شود به تابوت‌هایی از جنس نور متبرک کردند. این شهدای والامقام مربوط به عملیات های مسلم بن عقیل(ع)، کربلای ۶ و تک دشمن در فروردین سال ۶۵ هستند که از منطقه مندلی واقع در استان دیاله عراق توسط گروه‌های عملیاتی کمیته جست وجوی مفقودین کشف شده‌اند. برابر هماهنگی‌های به عمل آمده اجساد ۸۰ عراقی کشف شده نیز در این مراسم تحویل مقامات عراقی شد.

■ **عملیات تفحص شهدا در عراق شتاب می گیرد**

فرمانده کمیته جست وجوی مفقودان ستاد کل نیروهای مسلح گفت: همسو با توافق صورت گرفته با مقام های عراقی، عملیات تفحص و جست وجوی پیکرهای شهدای هشت سال دفاع مقدس شتاب می گیرد. سردار سرتیپ پاسدار سیدمحمد باقرزاده دیروز چهارشنبه در حاشیه ورود پیکرهای ۶۰ شهید در مرز خسروی افزود: مذاکرات خوبی در اربیل با مقام های این کشور صورت گرفت که بخش تکمیلی اسناد مربوط به این توافق نامه امروز با حضور معاون وزیر دفاع عراق امضا شد. بنابر خبر ایرنا، وی اظهار کرد: به موجب این توافق نامه، قرار است تقویت تجهیزات و نفرات، تکمیل اطلاعات و توسعه میدان فعالیت ها در کردستان در سه محور حاجی عمران، پنجوین و ماووت و همچنین جبهه میانی عراق (واسط)، مندلی، زربا طیه و جنوب برای جست وجوی شهدا و اجساد عراقی مورد توجه قرار گیرد. فرمانده کمیته جست وجوی مفقودان ستاد کل نیروهای مسلح، با مثبت ارزیابی کردن مذاکره های انجام شده در حوزه های مختلف با مقام های عراق گفت: برای تکمیل و تقویت فعالیت ها قرار شد از فرماندهان عالی حشد الشعبی کمک گرفته شود تا کار تفحص در اقلیم کردستان ادامه یابد.

بوی سیب

یادی از شهید سید جواد صامعی یزدی

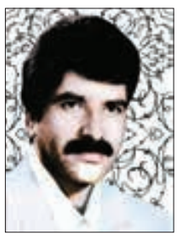

شهید سید جواد صامعی یزدی در سحرگاه اولین شب زمستان در سال ۱۳۳۳ در روستای مرزی از توابع شهرستان تربت جام چشم به جهان گشود. پدرش در شغل مقدس معلمی خدمت می کرد. در آخرین سال دبستان بود که از نعمت پدر محروم گشت و از این پس به عنوان فرزند ارشد خانواده احساس مسئولیت می کرد و با درآمد اندک حقوق معلمی پدرش همراه با سه خواهر و سه برادر زندگی آبرومندانه ای را گذراند. در سال ۱۳۵۷ با حضور در صحنه های پرشور انقلاب، سال آخر دبیرستان را نیمه تمام گذاشت و مشغول خدمت و فعالیت و مبارزه بارژیم طاغوت شد. شهید صامعی در سال ۱۳۶۱ در اداره مخابرات تربت جام به عنوان اپراتور مرکز اطلاعات ۱۱۸ مشغول به کار شد و در همان سال تشکیل زندگی داد. در سال ۱۳۶۵ به جبهه های جنوب اعزام شد و مدت ۶۰ روز به عنوان بسیجی مخابرات در جبهه منطقه فاو حضور داشت و پس از بازگشت از جبهه حال و هوایی خاص بر روحیات این شهید حاکم شده بود و مشخص بود که دیگر ماندن را تحمل نداشت و به دنبال فرصتی بود که خود را از این قفس خاکی رها سازد. تا این که در سال ۱۳۶۷ برای حضور در جبهه های جنگ عازم آموزش نظامی شد و در نیمه شب ۲۲ تیر سال ۱۳۶۷ لطف الهی شامل حالش شد و قبل از حضور مجدد در جبهه به لقای پروردگارش شتافت. از این شهید بزرگوار دو فرزندش انسیه و سیدرسول به یادگار مانده‌اند.

مرور خاطرات آزاده و جانباز «مرتضی حاج‌باقری»

خاطرات تکان‌دهنده یک رزمنده

گروه پلاک عزت- گفت: «یه چیزی بگم از تخریب بیرونم نمی کنی؟» مغزم گر گرفت. گفتم این دفعه دیگر چه اعتراف تکان‌دهنده‌ای دارد؟! خودم را کنترل کردم و گفتم: «بفرما. ناراحت نمی‌شم.»

آن چه در ادامه می آید، روایتی است جذاب و خواندنی از محفوظات تاریخی سردار آزاده و جانباز «مرتضی حاج‌باقری». او از پاسداران «لشکر ۴۱ ثارا...» بود و در مقاطع مختلف، فرماندهی «گردان تخریب» و فرماندهی یکی از تیپ های لشکر و معاونت عملیات همین لشکر را بر عهده داشت: یک روز رفتم واحد موتوری لشکر و به مسئولش آقای «محمداسماعیل کاخ» گفتم: یه راننده می خوام شجاع، نترس، نماز شب خون و خلاصه؛ عاشق شهادت کپی بچه های تخریب. «اسماعیل کاخ» گفت: «اتفاقا یه دونه راننده دارم که همه ویژگی ها رو داره». خیلی خوشحال شدم. گفتم: «زود بگو بیاد». رفت از داخل چادر اسکان یک بلندگوی دستی آورد و صدا زد: «آقای فلانی به دفتر موتوری» داشتم لحظه‌شماری می کردم برای دیدن راننده‌ای که به قول «اسماعیل کاخ» تمام ویژگی های تخریب را داشت. خیلی طول نکشید. جوانی آمد با موهای بلند و فِر. یک دستمال یزدی دور گردنش بسته بود، یکی هم دور دستش. دکمه‌های یقه‌اش باز بود و آستین‌هایش کوتاه. یک جفت دمپایی هم زیر پایش. لخ‌لخ کنان آمد جلو، رفت پیش «اسماعیل کاخ». من اعتنایی نکردم. چون منتظر راننده‌ای با آن ویژگی های مذکور بودم. «اسماعیل کاخ» داشت با جوان تازه وارد پچ‌پچ می کرد. مرا نشان می‌داد و آهسته در گوشش چیزهایی می گفت. یک لحظه شک کردم. نکند راننده مد نظرش همین باشد؟! صدایم کرد: «آقا مرتضی!»

- بله.

- بفرما. این هم راننده‌ای که می خواستی!

- چی؟!

یک باره جا خوردم. خیال کردم شوخی می کند. چون آن بنده خدا به همه چیز می خورد، الا آن کسی که من گفته بودم. «اسماعیل کاخ» را کشید کنار، یواشکی در گوشش گفتم: «مرد مؤمن! شوخیت گرفته؟»

گفت: «نه والا. این همونه که تو می خوای. تازه یه چیزی هم بالاتر. اصلا نگران نباش. با خیال راحت برش دار، برو تا از دست ندادیش». گفتم: «آخه سر و وضعش...»

گفت: «اتفاقا برای اینه که ریا نشه. عمدا سر و تیپش رو این‌طوری کرده».

گفتم: «عجب!». خیلی تحت تأثیر حرف «اسماعیل کاخ» قرار گرفتم. اگر این طور بود که او می گفت، پس عجب نیروی باحالی گیرم آمده بود. یک لند کروز تازه به ما داده بودند. سوئیچش را دادم به او و گفتم: «بفرما برادر. روشنش کن بریم گردان تخریب». نشست پشت فرمان. من هم نشستم کنار دستش. رفتیم تخریب علاوه بر رفتار سوال برانگیزش، مانده بودم سر و تیپش را چگونه برای بچه‌های تخریب توجیه کنم. توکل بر خدا کرده، با اعتماد به حرف های «اسماعیل کاخ» تصمیم گرفتم حساسیتی نشان ندهم. سه ماهی از این ماجرا گذشت. یک روز به اتفاق همین راننده داشتیم از «کوشک» می‌رفتیم «اهواز». در جاده «خرمشهر» بودیم که رو به من کرد و گفت: «برادر مرتضی!» گفتم: «بله». گفت: «اگر یه چیزی به شما بگم، از تخریب بیرونم نمی کنی؟!» تعجب کردم. یعنی چه می خواست بگوید؟! با این حال گفتم: «نه برادر. برای چی بیرونت کنم؟» گفت: «مردونه؟» گفتم: «مردونه». یکهو برگشت، گفت: «برادر مرتضی! من بلد نیستم نماز بخونم!»

مرا می گویی؟ شوکه شدم. سه ماه از سابقه‌اش در تخریب می گذشت، «اسماعیل کاخ» آن همه از عرفان مخفی او حرف زده بود، حالا خودش داشت اعتراف می کرد: «من بلد نیستم نماز بخونم!»

باورم نشد. گفتم: «شما که همیشه میای نماز خونه، تو صف نماز می ایستی! خودم دیدمت». گفت: «بله، میام. ولی این‌قدر خودمو مشغول می کنم تا صف‌ها پر بشه و من صف آخر بایستم. اون‌وقت هر کاری دیگران می کنن، منم می کنم. الکی لب‌هامو می جنبونم. هروقت دولا می‌شن، منم می‌شم. دستاشون رو می گیرن جلو صورت، منم می گیرم. ولی راستش هیچی بلد نیستم.»

متحیر ماندم. هم از خبری که می‌داد، هم از زرنگی‌اش. خیلی زرنگ و باهوش بود. راننده گیش حرف نداشت. رد گم کنیش از آن بهتر. من در این سه ماه متوجه بی‌نمازیش نشده بودم. یک پیش‌نماز داشتیم به نام «عباس دهباشتی». بچه «زابل» بود. طلبه‌ای وارسته که شهید شد. رفتم پیشش و گفتم: «آقای دهباشتی! بین خودمون باشه. این بنده خدا نماز بلد نیست. یادش بده. هیچ کس هم نفهمه».

شروع کرد. راننده هم حسابی دل داد به آموزش. ول کن حاج آقا نبود. هر وقت کمترین فرصتی گیرش می‌آمد، می‌رفت سراغ حاج آقا. بین مأموریت‌ها اگر ۱۰ دقیقه وقت خالی بود، همان ۱۰ دقیقه را غنیمت می‌شمرد. قرآنش را بر می‌داشت. می گفت: «حاج آقا کجاست؟»

یک روز حاج آقا دهباشتی آمد سراغم. گفت: «برادر مرتضی! این کیه فرستادی پیش من؟ پدر منو در آورده!» گفتم: «چرا؟ مگه چی شده؟» گفت: «دیر اومده، زود هم می‌خواد بره! می گم تو قنوت یه دونه صلوات بفرست، همین برای شروع کافیه. می گه نه. شمایه چیزی می گین که خیلی طولانیه. همون رو یادم بده. یه شبه می خواد نماز یاد بگیره، قرآن یاد بگیره، دعا یاد بگیره. بابا آتیشش خیلی تنده.» گفتم: «حوصله کن حاج آقا. اون باهوشه. زود یاد می گیره». خلاصه به هر سختی بود، حاج آقا نماز را یادش داد. تازه خیال من راحت شده بود که یک بار دیگر با همان حالت آمد سراغم. گفت: «برادر مرتضی!»

گفتم: «بله عزیزم.»

- یه چیزی بگم از تخریب بیرونم نمی کنی؟

مغزم گر گرفت. گفتم این دفعه دیگر چه اعتراف تکان‌دهنده‌ای دارد؟! خودم را کنترل کردم و گفتم: «بفرما برادر. ناراحت نمی‌شم.»

گفت: «راستیتش، من سیگاری‌ام!»

عجب! سیگار؟! دیگر لجم در آمده بود. باورم نمی‌شد. چون نه دهانش بوی سیگار می‌داد، نه کسی تا حالا گزارشی داده بود. گفت: «شرمنده. من روزی دو پاکت سیگار می کشم». گفتم: «آخه چه جوری؟ پس چرا من اصلا ندیدم؟» گفت: «شرمنده، می‌رم تو توالت می کشم. بعد آدامس می‌جوم تا بوش بره.» همان جا پاکت سیگارش را در آورد، داد به من و گفت: «بفرما! این خبر رو به شما دادم که بگم از امروز گذاشتم کنار. وقتی تصمیم خودم برای ترک سیگار قطعی شد، تصمیم گرفتم به شما هم بگم.» پاکت سیگار را از او گرفتم، مچاله کردم و انداختم دور. فکر او بد جوری در گیرم کرده بود. برای خودش پدیده‌ای بود این راننده استثنایی. خصلت‌هایش، تصمیماتش... هر روز در حال رشد و شکوفایی بود.

تابستان بود و هوا گرم. روزها می‌رفتیم «خرمشهر»؛ آب‌تنی. آقای راننده به قدری در شنا حرفه‌ای بود که لباس‌هایش را در یک دستش می گرفت و با دست دیگر شنا می کرد. لباس‌ها را بیرون از آب نگه می‌داشت؛ بدون این که خیس شود، با سرعت می‌رفت آن ور «کارون» و برمی‌گشت. تعجبم از این بود که هیچ‌وقت زیر پوشش را در نمی‌آورد. همیشه موقع آب‌تنی یک زیرپوش قرمز به تن داشت. یک روز گفتم: «مرد حسابی! چرا دهاتی بازی در میاری؟ خوب، زیرپوشت رو در بیار. چرا با لباس آب‌تنی می کنی؟» وقتی خیلی گیر دادم، مرا کشید پشت یکی از دیوار خرابه‌های «خرمشهر» و باز هم شروع کرد به اعتراف تکان‌دهنده!

- برادر مرتضی! یه چیزی بگم...

گفتم: «خیلی خوب بابا. تو کشتی منو. ناراحت نمی‌شم، اخراجت نمی کنم. بگو ببینم دیگه چه دسته گلی به آب دادی؟» گفت: «خیلی ببخشید. پشت کمر منو بزن بالا!» زدم بالا. تصویری جلوی چشمم ظاهر شد که از شرم لباسش را انداختم. عکس تمام قد خانمی را در وضعیتی بد، از بالا تا پایین کمرش خال کوبی کرده بود! گفتم: «لااله‌الا...»

گفت: «هی به من می گی زیر پوشت رو در بیار، زیر پوشت رو در بیار... اگر بچه های تخریب این صحنه رو ببینن، چه فکری می کنن؟ چی می گن؟ برای خود شما بد نمی‌شه که منو آوردی تخریب؟» گفتم: «آخه این چه کاریه با خودت کردی بچه جان؟!» گفت: «دست رو دلم نذار برادر مرتضی. گذشته من خیلی سیاهه. من از گذشته‌ام فرار کردم، اومدم جبهه تا آدم بشم. البته سیاه نبود، اتفاقا خیلی هم سفید بود. خودم سیاه کردم. من تو استان خودمون قهرمان ورزشی بودم. همین قهرمان بازی حرفه‌ای کار دستم داد و به انحرافم کشید. معتاد شدم. اون هم چه جور!

می‌افتادم گوشه خیابون، منتظر این که یکی پیدا بشه، یه ذره مواد بذاره کف دستم. هیچ کس محلم نمی‌ذاشت. تا این که یه روز اتفاق عجیبی افتاد. همین طور که علیل و ذلیل افتاده بودم کنار خیابون و در انتظار یه ذره مواد داشتم له‌له می زدم، یکهو دیدم سروصدا میاد. اول ترسیدم. بعد دیدم یه جماعتی دارن به طرف من میان. اومدن و اومدن. نزدیک که شدن، معلوم شد تشییع جنازه است. این همه جمعیت راه افتاده بودن دنبال یه مرده! خیلی عجیب بود. خداداشت درس بزرگی به من می‌داد. اون جماعت هیچ کدام به من محل نذاشتن، اما برای اون جوون مرده داشتن زار زار گریه می کردن. پیش خودم گفتم منم یه جوونم، اونم یه جوونه. من هنوز زنده‌ام، هیچ کس حاضر نیست نگام بکنه. ولی اون مرده، این همه آدم دنبالشن. انگار یه چیزی خورد تو سرم و بیدارم کرد. گفتم ای خدا! منو از این جا نجات بده، قول می‌دم منم به همون راهی برم که این جوون رفته. خلاصه یکی از رفقا سر رسید و با یه ذره مواد جمع و جورم کرد. بعد دیگه همون شد. اون جوون شهید جبهه بود. منم اومدم جبهه که شهید بشم. آقای راننده قصه تکان دهنده‌ای داشت. ایام می گذشت و او هر روز رشد بیشتری می کرد. یک روز آمد، گفت: «برادر مرتضی من دیگه نمی‌خوام راننده باشم.» گفتم: «واسه چی؟» گفت: «رانندگی کار مهمی نیست. می‌خوام رزمنده باشم، تخریب‌چی باشم! برم تو عملیات. کار مهم و با ارزشی انجام بدم.»

گفتم: «باشه. هر طور راحتی.» آموزش تخریب دید و شد تخریب‌چی. «عملیات رمضان» فرا رسید (تیر ۱۳۶۱). شب اول عملیات، من و او در باز کردن معبر شدیم همتای هم. یک معبر من باز می کردم، یک معبر او، به موازات هم پیش می‌رفتیم. چند وقت گذشت. تخریب هم اشباعش نکرد. یک روز دیگر آمد، گفت: «برادر مرتضی! من می‌خوام برم اطلاعات.»

گفتم: «بفرما.»

از گردان ما رفت. بعدها شنیدم شب‌ها می‌رفتند تو عمق خاک عراق برای شناسایی. مسئول تیم شناسایی «حسین برزگر» بود. یکی از این شب‌ها که هوا ابری و خیلی تاریک بوده، «برزگر» به او می گوید: «برو از اون سنگر تانک دشمن یه گزارش بیار» او می‌رود، ولی «برزگر» هر چه منتظر می‌ماند، دیگر برنمی گردد. فردای همان شب از رادیو عراق صدایش را می‌شنود که می گوید من اسیر شدم. بعد یک نامه از او به دستم رسید. نامه‌اش را هنوز نگه داشته‌ام. بالای نامه نوشته بود:

«خدا عادل است.» بعد ادامه داده بود؛ «اگر من شهید می‌شدم و پیکرم را به شهرم می‌بردند، با گذشته‌ای که در آن جا داشتم، مردم به شهدا بدبین می‌شدند. خواست خدا بود که من اسیر شوم تا هم عقوبت گذشته را پس بدهم و آدم شوم، هم ذهن مردم درباره گذشته من پاک شود.» بعد از هشت سال اسارت، وقتی به وطن برگشت، حافظ کل قرآن شده بود. عزا گرفته بود که با آن خال کوبی پشت کمرش چه کار کند؟ یک روز هم رفت بیمارستان و آن را محو کرد.

نگاهی متفاوت و طنز به اخبار کشور در ستون رادیو آن
هر روز در صفحه «همشهری سلام»

شماره بایگانی شعبه: ۹۷۰۳۱۵
آگهی ابلاغ وقت رسیدگی و دادخواست و ضمائم
خواهان آقای هادی راستین دادخواستی به طرفیت خواندگان ۱- رضا نیموری ۲- ریحانه طیموری ۳- فرزانه طیموری ۴- بتول صفری بادخور به خواسته اثبات وقوع بیع و غیره مطرح که به این شعبه ارجاع و به شماره پرونده کلاسه ۹۷۰۹۹۸۷۵۷۸۵۰۰۲۴۳ شعبه ۳۵ دادگاه عمومی حقوقی مجتمع قضایی امام خمینی شهرستان مشهد ثبت و وقت رسیدگی مورخ ۱۳۹۷/۰۶/۲۴ ساعت ۱۰:۳۰ تعیین که حسب دستور دادگاه طبق موضوع ماده ۷۳ قانون آئین دادرسی مدنی به علت مجهول المکان بودن خوانده و درخواست خواهان مراتب یک نوبت در یکی از جراید کثیرالانتشار آگهی می گردد تا خوانده ظرف یک ماه پس از تاریخ انتشار آگهی به دفتر دادگاه مراجعه و ضمن اعلام نشانی کامل خود، نسخه ثانی دادخواست و ضمائم را دریافت و در وقت مقرر فوق جهت رسیدگی در دادگاه حاضر گردد.
م الف ۱۵۰۲۶- منشی دادگاه حقوقی شعبه ۳۵ دادگاه عمومی حقوقی مجتمع قضایی امام خمینی شهرستان مشهد - راحله فرهادی نژاد - استان خراسان رضوی - شهرستان مشهد - ابتدای بلوار شهید مدرس
م/۹۷۰۶۳۱۹۱

شماره بایگانی پرونده: ۹۷۰۳۴۷
بدینوسیله به تجویز ماده ۳۴۴ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ به آقای امین افخمی فرزند عبدالله فعلا مجهول المکان ابلاغ می شود در پرونده کلاسه ۱۳۹۷۰۳۴۷ موضوع شکایت آقای بهروز یعقوبی به اتهام سرقت عابر بانک و کلاهبرداری اینترنتی به مبلغ معادل ۲۲۰ هزار تومان تحت تعقیب می باشید وقت رسیدگی برای تاریخ ۱۳۹۷/۰۶/۱۳ راس ساعت ۱۱ تعیین گردیده است لذا در وقت مذکور جهت دفاع از اتهام انتسابی در شعبه ۱۳۴ دادگاه کیفری دو مشهد حاضر شوید در صورت عدم حضور در موعد مقرر مطابق مقررات رسیدگی و تصمیم قانونی اتخاذ خواهد شد. م الف ۱۵۱۱۸
رئیس شعبه ۱۳۴ دادگاه کیفری دو مشهد - علی اکبر فرزی
م/۹۷۰۶۲۳۷۱

شماره بایگانی شعبه: ۹۷۰۲۱۶ آگهی ابلاغ وقت دادرسی
شماره بایگانی ۹۷۰۲۱۶ وقت رسیدگی ۱۳۹۷/۵/۲۷ ساعت ۱۱
خواهان: جعفر دهقان نژاد فرزند حسین با وکالت ابراهیم امانیان
خواندگان: ۱- علیرضا فدوی ۲- سیدحسن تعیمی خامه کار
خواسته: الزام به تنظیم سند
وکیل خواهان دادخواستی تسلیم دادگاه نموده وقت رسیدگی تعیین شده به علت مجهول المکان بودن خواندگان به درخواست خواهان و دستور دادگاه به تجویز ماده ۷۳ قانون آئین دادرسی مدنی مراتب یک نوبت در یکی از جراید کثیرالانتشار آگهی میشود تا خوانده از تاریخ آخرین آگهی ظرف یک ماه به دفتر دادگاه مراجعه و ضمن اعلام نشانی کامل خود نسخه دوم دادخواست و ضمائم را دریافت نماید. م الف ۱۵۱۱۷- دادگاه حقوقی شعبه ۲۷ دادگاه عمومی حقوقی مجتمع قضایی امام خمینی شهرستان مشهد
م/۹۷۰۶۲۵۶۳

شماره بایگانی شعبه: ۹۵۰۹۱۵
آگهی مربوط به تجدیدنظر
آگهی ابلاغ دادخواست و ضمائم تجدیدنظرخواهی
تجدیدنظرخواه محمود یزدانی امامقلی دادخواست تجدیدنظر خواهی به طرفیت تجدیدنظرخوانده موسی الرضا قربان صباغ نسبت به دادنامه شماره ۹۷۰۹۹۷۷۵۷۸۵۰۰۲۲۵ در پرونده کلاسه ۹۵۰۹۱۵ شعبه ۳۵ حقوقی تقدیم که طبق موضوع ماده ۷۳ و ۳۴۶ قانون آئین دادرسی مدنی به علت مجهول المکان بودن تجدیدنظرخوانده مراتب تبادل لوایح یک نوبت در یکی از جراید کثیرالانتشار آگهی می گردد تا تجدیدنظرخوانده ظرف ده روز پس از تاریخ انتشار آگهی به دفتر دادگاه مراجعه و ضمن اعلام نشانی کامل خود، نسخه ثانی دادخواست و ضمائم تجدیدنظرخواهی را دریافت و چنانچه پاسخی دارد کتبا به این دادگاه ارائه نماید. در غیر اینصورت پس از انقضاء مهلت مقرر قانونی نسبت به ارسال پرونده به دادگاه تجدیدنظر اقدام خواهد شد.
م الف ۱۵۰۲۴- منشی دادگاه حقوقی شعبه ۳۵ دادگاه عمومی حقوقی مجتمع قضایی امام خمینی شهرستان مشهد - راحله فرهادی نژاد - استان خراسان رضوی - شهرستان مشهد - ابتدای بلوار شهید مدرس
م/۹۷۰۶۳۱۲۷

شماره بایگانی شعبه: ۹۶۰۲۸۹
آگهی ابلاغ اجرائیه
آقای مهدی نظری برغ کوه پیرو آگهی های قبلی درخصوص دعوی آقای رضاعلی محمد نژاد به طرفیت شما بدینوسیله ابلاغ میشود که پرونده کلاسه ۳۴/۹۶۰۲۸۹ منجر به صدور اجرائیه بر علیه شما حکم به پرداخت مبلغ ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال بابت اصل خواسته یک فقره چک به شماره ۵۵۹۸۸۹ مورخ ۹۶/۰۳/۱۸ عهده بانک رفاه کارگران و به پرداخت مبلغ ۹/۶۹۵/۰۰۰ ریال بابت هزینه دادرسی و نیز به پرداخت حق الوکاله وکیل طبق تعرفه (۸/۲۰۰/۰۰۰ ریال در وکالتنامه قید شده) و پرداخت خسارت تاخیر تادیه از تاریخ سررسید چک تا تاریخ وصول بر مبنای نرخ تورم اعلامی توسط بانک مرکزی در حق محکوم له و پرداخت نیم عشر دولتی در حق دولت صادر شده لذا مراتب وفق مواد ۹-۱۱-۱۱۹ قانون اجرای احکام مدنی یک نوبت در روزنامه محلی درج میگردد این اجرائیه ده روز پس از انتشار به موقع اجرا گذارده خواهد شد پس از این برای عملیات اجرائی ابلاغ یا اخطار دیگری به شما نخواهد شد مگر اینکه محل اقامت خود را کتبا به قسمت اجرا اعلام نمائید.
م الف ۱۵۰۲۸- مدیر دفتر شعبه ۳۴ دادگاه عمومی حقوقی مشهد
م/۹۷۰۶۲۱۷۰

ابلاغ دادخواست و ضمائم تجدیدنظرخواهی
تجدیدنظرخواه آقای ضیاءالله شکیبا دادخواست تجدیدنظرخواهی بطرفیت تجدیدنظرخوانده آقای رضایعقوبی فرزند علی اکبر نسبت به دادنامه شماره ۹۷۰۹۹۷۵۱۸۳۱۰۰۲۴۷ در پرونده کلاسه ۹۶۰۹۳۴ شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی سبزوار تقدیم که طبق موضوع ماده ۷۳ و ۳۴۶ قانون آئین دادرسی مدنی بعلت مجهول المکان بودن تجدیدنظرخوانده مراتب تبادل لوایح یکنوبت دریکی از جراید کثیرالانتشار آگهی میگردد تا تجدیدنظرخوانده ظرف ده روز پس از تاریخ انتشار آگهی به دفتر دادگاه مراجعه و ضمن اعلام نشانی کامل خود نسخه ثانی دادخواست و ضمائم تجدیدنظرخواهی را دریافت و چنانچه پاسخی دارد کتبا به این دادگاه ارائه نماید در غیر اینصورت پس از انقضاء مهلت مقرر قانونی نسبت به ارسال پرونده به دادگاه تجدیدنظر اقدام خواهد شد.
احمد صالح آبادی- مدیر دفتر شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی دادگستری شهرستان سبزوار
م/۹۷۰۶۲۳۶۹

شماره بایگانی پرونده: ۹۵۰۰۸۱ آگهی ابلاغ اجرائیه
پیرو آگهی های منتشره در جراید بدینوسیله به محکوم علیهم اقایان ابوالفضل امیریان مقدم امامقلی فرزند علی محمد و محمدرضا عبدالکریم زاده فرزند محمود و خانم معصومه اخلاقی فرزند علیرضا که مجهول المکان می باشند ابلاغ می گردد چون وفق اجرائیه صادره از شعبه ۱۷ دادگاه حقوقی مشهد بهمراه خانم سکینه قدسی نیا متضامناً محکوم به پرداخت مبلغ ۵۵۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال بابت اصل خواسته و خسارات دادرسی و تاخیر تادیه در حق محکوم له بانک مهر اقتصاد و نیم عشر دولتی شده اید ظرف ده روز از انتشار این آگهی مهلت دارید نسبت به اجرای مفاد اجرائیه اقدام نمایید در غیر اینصورت دایره اجرای احکام طبق مقررات نسبت به وصول مطالبات با هزینه اجرایی اقدام خواهد نمود. م الف ۱۵۱۲۰- مدیر دفتر شعبه ۱۷ دادگاه حقوقی مشهد - خلقی
م/۹۷۰۶۳۵۳۰

آگهی ابلاغ وقت دادرسی و دادخواست و ضمائم
کلاسه پرونده: ۹۷/۹۷۰۱۱۶ وقت رسیدگی: ۹۷/۶/۱ ساعت ۹
خواهان: فرهاد سیدمقدسی فرزند فرامرز خوانده: ۱- سیدحسن فاطری ۲- محمود محمدیان ۳- هوشنگ تقی آبادی
خواسته: اعتراض ثالث اجرایی خواهان دادخواستی تسلیم دادگاههای عمومی نموده که جهت رسیدگی به شعبه ۳۴ حقوقی ارجاع گردیده و وقت رسیدگی تعیین شده است. بعلت مجهول المکان بودن خوانده و دستور دادگاه به تجویز ماده ۷۳ ق.آ.د.م مراتب یک نوبت در یکی از جراید کثیرالانتشار آگهی میشود تا خوانده از تاریخ نشر آگهی ظرف یک ماه به دفتر دادگاه مراجعه نموده و آدرس خویش را اعلام داشته و نسخه دوم دادخواست را ضمن ابلاغ وقت دادرسی از دفتر دادگاه دریافت نماید.
م الف ۱۵۰۲۷- منشی شعبه ۳۴ دادگاه عمومی حقوقی مشهد
م/۹۷۰۶۳۱۱۸

شماره بایگانی پرونده: ۹۷۰۰۳۰ آگهی ابلاغ دادنامه
بدینوسیله پیرو آگهی های قبلی به آقایان محمد کریمی وگیوان محبی زنگنه فعلا مجهول المکان ابلاغ میشود در مورد دادخواست آقای امیر برهانی نژاد علیه شما در کلاسه پرونده ۹۷۰۰۳۰ بموجب حکم شماره ۹۷۰۹۹۷۷۵۸۰۰۰۰۴۰۳ تضامنا به پرداخت مبلغ چهل و هشت میلیون تومان بابت اصل خواسته و هزینه دادرسی و حق الوکاله وکیل طبق تعرفه و خسارت تاخیر تادیه طبق شاخص اعلامی توسط بانک مرکزی از تاریخ چک تا زمان وصول آن بر اساس محاسبه صورت گرفته در مرحله اجرای حکم توسط اجرای احکام در حق خواهان محکوم شده اید. مراتب بدینوسیله در روزنامه درج می گردد رأی صادره غیابی و از تاریخ درج در روزنامه در مهلت قانونی قابل واخواهی در این دادگاه است.
م الف ۱۵۱۱۹- مدیر دفتر شعبه ۱۷ دادگاه عمومی مشهد - مجید خلقی
م/۹۷۰۶۳۲۶۲

شماره بایگانی شعبه: ۹۶۰۸۶۴
آگهی مربوط به تجدیدنظر
آگهی ابلاغ دادخواست و ضمائم تجدیدنظرخواهی
تجدیدنظرخواه خانم مریم حسن زاده قناد دادخواست تجدیدنظر خواهی به طرفیت تجدیدنظرخوانده فاطمه محتبیان نسبت به دادنامه شماره ۹۷۰۹۹۷۷۵۷۸۵۰۰۳۲۲ در پرونده کلاسه ۹۶۰۸۶۴ شعبه ۳۵ حقوقی تقدیم که طبق موضوع ماده ۷۳ و ۳۴۶ قانون آئین دادرسی مدنی به علت مجهول المکان بودن تجدیدنظرخوانده مراتب تبادل لوایح یک نوبت در یکی از جراید کثیرالانتشار آگهی می گردد تا تجدیدنظرخوانده ظرف ده روز پس از تاریخ انتشار آگهی به دفتر دادگاه مراجعه و ضمن اعلام نشانی کامل خود، نسخه ثانی دادخواست و ضمائم تجدیدنظرخواهی را دریافت و چنانچه پاسخی دارد کتبا به این دادگاه ارائه نماید. در غیر اینصورت پس از انقضاء مهلت مقرر قانونی نسبت به ارسال پرونده به دادگاه تجدیدنظر اقدام خواهد شد. م الف ۱۵۰۲۵
منشی دادگاه حقوقی شعبه ۳۵ دادگاه عمومی مجتمع قضایی امام خمینی شهرستان مشهد - راحله فرهادی نژاد - استان خراسان رضوی - شهرستان مشهد - ابتدای بلوار شهید مدرس
م/۹۷۰۶۳۱۴۲

شماره بایگانی پرونده: ۹۵۰۱۱۴
آگهی ابلاغ دادخواست تجدیدنظرخواهی
پیرو آگهی های منتشره قبلی بدینوسیله به خانمها نرگس - مریم و مرضیه شهرت همگی دهقانی و همگی فرزندان حبیب اله فعلا مجهول المکان ابلاغ میشود که از دادنامه شماره ۹۷۰۹۹۷۷۵۸۰۰۰۰۰۱۲ صادره از شعبه ۱۷ دادگاه عمومی مشهد توسط آقای علی اصغر حسن زاده تقاضای تجدیدنظر خواهی شده که به علت مجهول المکان بودن شما مراتب در روزنامه درج تا ظرف ده روز از تاریخ درج در روزنامه در دادگاه حاضر و ضمن اعلام آدرس کامل خود نسخه ثانی دادخواست تجدیدنظرخواهی را دریافت و پاسخ آن را نیز اعلام نمائید. پس از گذشت مهلت فوق تجدیدنظرخواهی خواهان با همین کیفیت به دادگاه تجدیدنظر ارسال خواهد شد.
م الف ۱۵۱۲۲، مدیر دفتر شعبه ۱۷ دادگاه عمومی حقوقی مشهد، خلقی
م/۹۷۰۶۳۵۵۲

شماره بایگانی پرونده: ۹۳۰۸۷۱
آگهی ابلاغ دادخواست تجدیدنظرخواهی
پیرو آگهی های منتشره قبلی بدینوسیله به خانم هدیه بادیزنجی و احیاء خسروی و آقای غلامرضا بادیزنجی فعلا مجهول المکان ابلاغ میشود که از دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۷۵۸۰۰۰۱۱۷۵ صادره از شعبه ۱۷ دادگاه عمومی مشهد توسط آقای رحیم صبادی تقاضای تجدیدنظرخواهی شده که به علت مجهول المکان بودن شما مراتب در روزنامه درج تا ظرف ده روز از تاریخ درج در روزنامه در دادگاه حاضر و ضمن اعلام آدرس کامل خود نسخه ثانی دادخواست تجدیدنظرخواهی را دریافت و پاسخ آن را نیز اعلام نمائید. پس از گذشت مهلت فوق تجدیدنظرخواهی خواهان با همین کیفیت به دادگاه تجدیدنظر ارسال خواهد شد. م الف ۱۵۱۲۱- مدیر دفتر شعبه ۱۷ دادگاه عمومی حقوقی مشهد - خلقی
م/۹۷۰۶۳۵۴۲

برای ورود به بازار کار چگونه راه خود را کوتاه کنیم؟
خراسان
مرکز آموزش تخصصی رسانه
دوره‌های آموزشی کاربردی به‌صورت فشرده با اعطای مدرک معتبر
- عکاسی
- گرافیک
- فیلم و تیزر
- روزنامه‌نگاری
- نرم افزار
برگزاری دوره‌های آ